

بیایم زمن بیکران خواسته بگوهر کنم تاجت آراسته
 پرستار بشنید و پاسخ نداد بنزد فرخ زاد این کرد یاد
 چو بشنید این شاه پر تاب شد از اندوه بی خورد و بی خواب شد
 سیه چشم را بند بر پای کرد بر ندان درون مرد را جای کرد
 چو بگذشت چندی بر آن بی هنر که بسته بدش آن شه دادگر
 از او شاه برداشت بند گران چو بسیار گشتند خواهشگران
 همان مأخذ، ۴۹، بیت ۱۲ به بعد

انوری مردم هنری را چنین تعریف کرده است :

« چهار چیز است آیین مردم هنری

مردم هنری زین چهار نیست بری

یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود

به نیکنامی آنرا ببخشی و بخوری

دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری

که دوست آینه باشد چو اندرونگری

سه دیگر آنکه زبان را بگناه گفتن زشت

نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری

چهارم آنکه کسی کو بجای تو بدکرد

چو عذر خواهد نام گناه او نبری »

دیوان انوری، مصحح مدرس رضوی، ج ۲، ص ۷۳۸ و ۷۳۹

و این بیت در راحة الصدور راوندی آمده است :

« جمالش را که بزم افروز عید است هنر اصلی و نیکوئی مزید است »

از گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی :

« درختی است از مردمی سایه‌ور هشت بیخ و دین برگ و بارش هنر »

*

« بخوبی پری و بیباکی هنر به پیکر سرش و بچهره پندر »
ص ۱۹ و ۴۲

در لیلی و مجنون نظامی آمده : وقتی که مجنون متولد شد پس از
چهارده روز شرط هنرش را تمام کردند و او را قیس هنری نامیدند :
از مه چو دو هفته بود رفته شد ماه دو هفته بر دو هفته
شرط هنرش تمام کردند قیس هنرش نام کردند
چون برس این گذشت سالی بفرود جمال را کمالی
لیلی و مجنون نظامی ص ۶۰

و در داستان آمدن سلیم عامری خال مجنون برای دیدن او گوید :
چون دید سلیم کان هنرمند از نان بگیا گشته خرسند
همان مأخذ ۲۰۱

حکیم ناصر خسرو قبادیانی بصورت « هنری کردن » به کار
برده است :

برسمن تاج دین نهاده خرد دین هنری کرد و برد بار مرا
دیوان ناصر خسرو ، چاپ سال ۱۳۳۹ ، ص ۱۲

و « هنری کردن » در این بیت از حافظ نیز محتملاً بهمین معنی
آمده است :

« ای دل شباب رفت و نچیدی گلی زعیش »

پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
دیوان حافظ ، مصحح قزوینی و غنی ، ص ۶

هنری ماسه در کتاب Anthologie Persan ترجمه چند غزل از حافظ را به فرانسه ذکر کرده و از آنجمله غزلی است بمطلع :

« مسلمانان مرا وقتی دلی بود . . . » و این بیت :

هنر بی عیب حرمان نیست لیکن
 زمن محرم وتر کی سائلی بود

از آن غزل را چنین ترجمه کرده است :

La vertu ne va pas sans désappointement ; mais quel solliciteur fut plus frustré que moi ? (P. 161)

ملاحظه میشود که هنری را بکلمه « La vertu » ترجمه کرده که معنی پارسائی و پرهیزکاری و پاکدامنی و فضیلت و تقوی نیز میدهد .
 و نیز باین بیت از حافظ توجه فرمائید :

چون شمع نکو روئی در رهگذر باد است

طرف هنری بر بسند از شمع نکو روئی
 دیوان حافظ ، ص ۳۵۳

وسعدی در باب سوم گلستان «مخنث» را «بی هنر» معرفی کرده است :
 « حکایت - خشکسالی در اسکندریه عنان طاقت درویش از دست رفته بود و درهای آسمان بر زمین بسته و فریاد اهل زمین بآسمان پیوسته ،
 نماوند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور
 که بر فلک نشد از بیمرادی افغانش
 عجب که درد دل خلق جمع می نشود

که ابر گردد و سیلاب دیده بارانش

در چنین سالی مخنثی - دور از دوستان - که سخن در وصف او ترك ادبست خاصه در حضرت بزرگان و بطریق اهمال از آن درگذشتن هم

نشد که طایفه‌ای بر عجز گوینده حمل کنند ، بر این دو بیت اقتصار کنیم
که اندک دلیل بسیاری باشد و مشتی نمودار خرواری .

گر تتر بکشد این مخنث را تتری را دگر نباید کشت
چند باشد چو جسر بغدادش آب در زیر و آدمی در پشت

چنین شخصی که يك طرف از نعت او شنیدی در این سال نعمتی
داشت. تنگدستان را سیم وزر دادی و مسافران را سفره نهادی . گروهی
درویشان از جور فاقه بطاقت رسیده بودند آهنگ دعوت او کردند و
مشاورت بمن آوردند . سر از موافقت باز زدم و گفتم :

نخورد شیر نیم خورده سگ ور بمیرد بسختی اندر غار
تن به بیچارگی و گرسنگی بنه و دست پیش سقله مدار
گرفریدون شود بنعمت و ملک بی هنر را بهیچکس مشمار
پسرنیان و نسیج بر نا اهل لاجورد و طلاست بر دیوار